

مساله «انتظار»

وپی آمدهای آن

در جامعه اسلامی

آیا فکر ظهور یک فصلح جهانی واکنش شکستها و ناگامیهاست؟ آیا این فکر در محیطهای اسلامی یک "فکر وارداتی" است؟ یا اینکه به عکس ریشه‌ای در نهاد آدمی دارد و از عشق به تکامل سرچشمه می‌گیرد؟
آیا وجود یک عشق در نهاد انسان دلیل بر این نیست که معشوق وجود دارد؟

ظهور مهدی دلیلی بر عقیده خود ترتیب دهند که این عقیده یک ریشه اقتصادی دارد و برای تخدیر افکار "توده‌های زنجیر کشیده" ساخته و پرداخته شده است، با تمام این گفتگوها مطالعات عمیقتر نشان می‌دهد که اعتقاد به چنین ظهوری ریشه‌ای در همه نهادها دارد و در اعماق عواطف انسان نفوذ کرده است و همچنین یک ریشه اصیل اسلامی دارد که در منابع مختلف دیده می‌شود.

ولی شاید مطالعات محدود این پژوهشگران از یک سو، و علاقه به "توجیه مادی" برای هرگونه فکر و عقیده مذهبی، از سوی دیگر، اینگونه افکار را به وجود

با اینکه جمعی از خاور شناسان، اصرار دارند ایمان به وجود یک مصلح بزرگ جهانی را "واکنشی" از وضع نابسامان مسلمانان در دورانهای تاریک تاریخ بدانند، و با اینکه جمعی از پژوهشگران شرقی و اسلامی که تحت تاثیر افکار غربیها قرار دارند به این طرز تفکر دامن می‌زنند و حتی اصرار دارند که ایمان به وجود "مهدی" و مصلح جهانی را یک "فکر وارداتی" تلقی کنند که از عقاید یهود و مسیحیان گرفته شده،

و با اینکه جمعی از جامعه شناسان ماتریالیست می‌گویند که از مساله انتظار

آورده است .

جالب اینکه جستجوگرانی از غرب همچون " مارگلی یوت " به انکار احادیث اسلامی پیرامون مهدی (ع) برخاسته و می گوید:

این احادیث را هرگونه تفسیرکنند دلیل قانع کننده ای در دست نیست که تصور کنیم پیغمبر اسلام ظهور یک مهدی را برای احیاء ، تحقق ، اکمال ، و تقویت اسلام لازم و حتمی شمرده باشد ، لیکن درگیری آتش جنگهای داخلی ، درمیان یک نسل واحد ، پس از وفات پیغمبر ، و درهمی و آشفتگی جهان اسلام که بر اثر اختلاف آنان بسا یکدیگر روی داد ، موجب اقتباس فکر ظهور " منجی " از یهود یا مسیحیان گردید ، که به ترتیب انتظار ظهور و بازگشت " مسیح " به سر می برند^۱

نمی دانیم " مارگلی یوت " چه کتابهایی از منابع اسلامی را در این زمینه دیده و چگونه در تفسیر آنها چیزی که او را قانع کند نیافته است ، در حالی که در مهمترین منابع شیعه و اهل تسنن درباره^۲ این ظهور ، احادیث صریح و فراوانی وجود دارد .

چگونه همه دانشمندان و محققان اسلامی تقریباً بدون استثناء (جز افراد

۱- نقل از دیباچهای بررهبری ص ۲۰۱

بسیار نادری همچون ابن خلدون) گفتگویی در صدور این احادیث از پیامبر (ص) ندارند و تنها گفتگوها پیرامون شاخ و برگها و مسائل فرعی است ، ولی تنها " مارگلی یوت " نتوانسته قانع شود؟ آیا اینگونه ادعاها دلیل بر آن نیست که شیوه تحقیق خاور-شناسان مشوب با اهداف و اغراض حساب شده دیگری است؟

xxxxxxx

ولی در این میان عده دیگری می گویند ما کار به عمل و انگیزه های این انتظار عمومی نداریم ، ما پی آمدهای آنرا می نگریم که سبب تحمل دردها و شکیبائی در برابر نابسامانیها ، و فرار از زیر بار مسئولیتهاست .

ما به این می نگریم که این انتظار توده های رنج دیده را در یک عالم رویائی فرومی برد و از آنچه در اطراف آنها می گذرد غافل می سازد ، و آنها را به فرار از تعصدهای اجتماعی تشویق می کند .

و به عبارت دیگر از نظر فردی عاملی است برای رکود و توقف و از نظر اجتماعی وسیله ای است برای خاموش ساختن جنبشهای ضد استعماری و به هر صورت اثر منفی آن آشکار است .

xxxxxxxxx

ولی ما فکر می کنیم یک پژوهشگر

آگاه که خود را موظف می بیند از نزدیک همه مسائل مربوط به "انگیزه‌ها" و "پی آمدها" را بنگرد، نمی تواند تنها به این داوریهایی دورادور، و پیش داوریهایی، قانع شود، بلکه همانند یک متخصص مسائل اسلامی باید منابع را پیش رو بگذارد و داوری کند.

انتظار در اعماق سرشت آدمی

بذر اصلی انتظار ظهور یک مصلح بزرگ را شکستها و ناکامیها و ناسامانیها در سطح افکار نمی باشد، بلکه عشق به این موضوع مربوط به اعماق وجود آدمی است، گاهی به گونه پررنگ و گاهی کم رنگ.

به تعبیر دیگر انسان از دوره از راه عاطفه، و راه خرد، سرانجام در برابر چنین مسأله‌ای قرار می گیرد و سرش این ظهور را بادوزبان "فطرت" و "عقل" از درون وجود خود می شنود.

و به عبارت روشنتر ایمان به ظهور چنین مصلحی، جزئی از عشق به آگاهی، عشق به زیبایی، و "عشق به نیکی" (که سه بعد از ابعاد چهارگانه روح انسان است) می باشد و بدون چنان ظهوری این عشقها به ناکامی می گراید و به شکست محکوم می شود.

توضیح اینک:

می دانیم "عشق به تکامل" شعله

جاویدانی است که سراسر وجود انسان را در برگرفته، اومی خواهد بیشتر بداند، بیشتر از زیباییها ببیند، بیشتر از نیکیها بهره برد و خلاصه آنچه مایه پیشرفت و برتری می داند بیشتر فراهم سازد.

هیچگاه پیدایش این انگیزه ها را نمی توان با عوامل اجتماعی، روانی، وراثت، و تربیت، پیوند داد گرچه این عوامل در تضعیف یا دامن زدن به آنها سهم مهمی دارند، ولی اصل وجود آنها، جزء ابعاد اصلی روح آدمی است، بدلیل اینکه هیچ جامعه و هیچ ملتی هرگز از این انگیزه ها تهی نبوده است.

خلاصه علاقه انسان به پیشرفت و تکامل، به دانائی و زیبایی به نیکی و عدالت علاقه ای نیست مولود شکستها بلکه علاقه ای است اصیل و جاودانی، و انتظار ظهور یک مصلح بزرگ جهانی نیز آخرین نقطه اوج این علاقه است (دقت کنید)

چگونه ممکن است عشق به تکامل همه جانبه در درون جان انسان باشد و انتظار چنین مصلحی نداشته باشد؟ مگر پیاده شدن تکامل انسانی بدون آن امکان پذیر است؟

بنابراین حتی کسانی که در زندگی گرفتار شکست و بحرانی نبوده اند، چنین احساسی را در درون جان خود دارند... این از یک سو

از سوی دیگر:

همانطور که اعضای پیکر انسان به تکامل و پیشرفت وجود او کمک می کنند و عضوی در بدن نمی یابیم که مطلقاً نقشی در این حرکت تکاملی نداشته باشد، خاصیت روانی انسان نیز چنین اند یعنی هر کدام نقش موثری در پیشرفت هدفهای اصلیل او دارند. مثلاً "ترس از عوامل خطرناک" که در هر انسانی وجود دارد سپری است برای حفظ او در برابر خطر، و نیز شعله "خشم" به هنگامی که انسان منافع خود را در معرض تهدید می بیند وسیله ای است برای افزایش قدرت دفاعی و بسیج تمام نیروهای ذخیره او برای نجات منافعش از خطر، بنا براین عشق به تکامل، عشق به صلح و عدالت نیز وسیله ای است برای رسیدن به این هدف بزرگ و به منزله موتور نیرومندی است که چرخهای وجود انسان را در این راه به حرکت دائمی وا می دارد، و او را برای رسیدن به جهانی مملو از صلح و عدالت کمک می کند.

از سوی سوم احساسات و دستگاههایی که در جسم و جان وجود دارد نمی تواند هماهنگ با مجموعه عالم هستی نباشد، زیرا همه جهان هستی یک واحد به هم پیوسته است، و وجود مانی تواند از بقیه جهان جدا باشد از این بهم پیوستگی می توانیم نتیجه گیری کنیم که هر عشق و علاقه اصلی

در وجود ما هست دلیل بر آن است که "معشوق" و "هدف" آن نیز در جهان وجود دارد و این عشق وسیله ای است که ما را به او نزدیک می سازد.

یعنی اگر تشنه می شویم و عشق به آب داریم دلیل بر آن است که "آبی" وجود دارد که دستگاه آفرینش تشنگی آن را در وجود ما قرار داده است، اگر آبی وجود نداشت، تشنگی نیز وجود نداشت و وجود یکی دلیل بر وجود دیگری است.

همچنین اگر عشق به زیبایی و دانائی داریم دلیل بر این است که زیبایی و دانائیهایی در جهان هستی وجود دارد.

و از اینجا به آسانی نتیجه می گیریم که اگر انسانها انتظار صلح بزرگی را می کشند که جهان را پر از صلح و عدالت و نیکی و داد کند دلیل بر آن است که چنان نقطه اوجی در تکامل جامعه انسانی امکان پذیر و عملی است که عشق و انتظارش در درون جان ماست.

عمومیت این اعتقاد در همه مذاهب نیز نشانه دیگری بر اصالت و واقعیت آن است زیرا چیزی که زائیده شرایط خاص و محدودی است نمی تواند اینچنین عمومی باشد، تنها مسائل فطری هستند که از چنین عمومیتی برخوردارند، و اینها همه نشانه این است که از زبان عواطف و سرشت آدمی این نغمه در جان او سرداده شده که سرانجام مصلحتی بزرگ جهان را زیر پرچم صلح و عدالت قرار خواهد داد. (دنباله دارد)